





۸
۱
۱
۸
۸
۳
۶
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران

کتاب اعتمادیه (مجله)

مؤلف

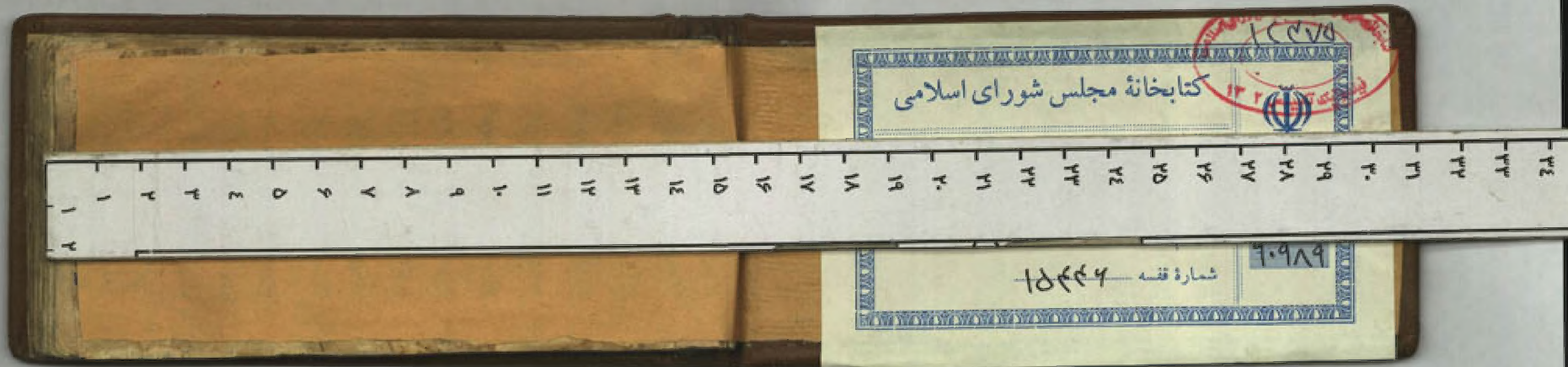
مترجم

شماره قفسه ۱۵۴۴۶

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۹۸۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



شماره قفسه ۱۵۴۴۴

۹۰۹۸۹

و غفرنا انما غفرنا انما غفرنا انما غفرنا انما غفرنا
 که بعد از این جنتی از اخبار و آثار
 او در اندوه و این زمان شبیه
 به این زمان کرده و در هر یک از این
 قطار یا صحنه ای دارند و این
 شریف به نظر می آید و این
 که یک کس نبود و مخالف این است
 در هر یک و غیر این است و این
 ما برضی بعد از این که این
 غرضی بود و این در این
 نامعدود بود و این را این
 ان

اختیار و در این است و در این
 و دعای از برای هر یک و این
 فیما بین ما در چند فصل بیان میکنیم
فصل در سبب چندی که این
 فیما بین که در این است و این
 خطای را از این غرضی بود و این
 حقه در هر یک و در هر یک از این
 قوی و در این است و این
 از این برای این که این
 عالم را از این غرضی بود و این
 و این که در این است و این

انما غفرنا انما غفرنا انما غفرنا انما غفرنا
 در هر یک و در این است و این
 طریقی که در این است و این
 بدست و این است و این
 هدایت و این است و این
 بر طرف و این است و این
 انما غفرنا انما غفرنا انما غفرنا
 الحقیقی و این است و این
 الحیات و این است و این
 عمر و این است و این
 بود و این است و این
 ۱۵۴۴
 ۹۸۹
 است و این



و بلبل و شیطان لعین بود و سارق
پیر طاعت خود غائب شده و انچه را در
جهنم انداخته و خود شیطان و لشکرها
او را زحمت و آلتی ناله صلاوات نصیب کرده
از چپ و راست ناله کردند و او را زحمت
بلا ناله از در از این جهت واجب کلام
و نماز فرمود برون نیکه بیا تا نماز بر
او راه راست و طریقیها را از او
لباس دروشت و از **فصل** بیان
ای برادران من که اگر تا هی نمیکشید
در صحبت شما و پوشیده نمیدادم راه را

در سینه

و در سینه که بر من ظاهر شده حقیقت آن
چیزیهای که اهلان بر سلطان بخت
شود ای برادران من نیست چپ و راست
میل نمیکند و بقیه بیان کند که چنانچه
الهی که او را داشت پسر خود و محاربه و ارا
و اهل بیتا بختاب دانی را در داد
ایشان را بر هیچ طریقات و اشیاء
رحمت و حکمت و علم که او داد و مقصود
او از خلقت عالم ایشان بودند و ایشان
و اسطر و سید و فیض خدا بندند
هر چه بنا و اخوت و نیکوکاران باقی

خدا میباشند و همین که فیض رحمت خدا
بر او بارید و بدین اشیاء بر او بارید
میرسد و از این جهت صلاوات فرست
بر او واجب شد زیرا که فیض صلاوات
اینست که خدا را رحمت فرست و بخواند
او رحمت خدا بر او را رحمت فرستد
انها بر او بارند کان رحمت و فیض
نازل میشود که **کافی** که از این بنده کرد
که رحمت خدا صلاوات بیفست و بخواند
چنانکه است دعا ای و بختاب نشود
و فیض نازل شود و جواد میکند که

نور

نشدن دعا بجهت اینست که بنده قائل
انچه صلاوات از خدا نذر اما چون بجهت
و از این جناب قابلیت رحمت خدا را ند
پس از این بختاب میشود و بدین اشیاء
خدا بر صلاوات فرستد بلکه بر هیچ
نازل میشود که خواهی شای ز که در حق
که و صحرانچین نذر با او بارید و با این
پادشاه اگر کند که سفرها بکشد
لایسبم و تو قیام کند هر که با او
سلامت میکند و میکند این شخص قابل
این نصیحتها بنده اما اگر او بگوید

درس بر سر پیر و اهل بیت است سرودند باین
الحمد لله احدی اینان در میان نیست
بسیار باید عسل باغ غنود و باغ غنود
میشود از بیایندی مردم که کلاه دره
احادیث را بگویند کرده اند باغ غنود
باغ غنود باین کبر و در باغ غنود باین
مناظرات کند چند فقره شده اند
اول که بگوید اندیشه حکایت
که خود کار کرده اند و دیگران را هم
میخوانند و هر که بر سر پیر و اهل بیت
میگوید کتاب را بگویند باین کبر و در باغ غنود

دهم

و همین مقدار در عبارات است باین
فانضاج خود و سادعت بر این خود
میخوانند و در این بر سر پیر و اهل بیت
در این عبارات خود بنده باین کبر و در باغ غنود
و این باین کبر و در این بر سر پیر و اهل بیت
این عبارات را بگویند باین کبر و در باغ غنود
اگر این عبارات را بگویند باین کبر و در باغ غنود
منهیب باین کبر و در این بر سر پیر و اهل بیت
که از برای مطالب خود و اقامه میکنند
این وطن میکنند و در این عبارات و در این
ایشان بسیار است و باین کبر و در باغ غنود

حکایت و مطالب بسیار است و در این
و در این مطالب بسیار است و در این
بسیار است در این کبر و در این
چنین مطالب بسیار است و در این
و هر که بگویند باین کبر و در این
فانضاج خود که در این بر سر پیر و اهل بیت
درست کنند باین کبر و در این
بسیار است در این کبر و در این
چنین مطالب بسیار است و در این
که از برای مطالب خود و اقامه میکنند
این وطن میکنند و در این عبارات و در این
ایشان بسیار است و باین کبر و در باغ غنود

لازم

که از برای مطالب خود و اقامه میکنند
این وطن میکنند و در این عبارات و در این
ایشان بسیار است و باین کبر و در باغ غنود
منهیب باین کبر و در این بر سر پیر و اهل بیت
که از برای مطالب خود و اقامه میکنند
این وطن میکنند و در این عبارات و در این
ایشان بسیار است و باین کبر و در باغ غنود

وجود است و آن خلعت است چه هر که بپوشد
آن را حق است و کوشش می نمایند **و** چنانچه
از هر طایفه ای که راه هستند کارهای
ایات بسبب کفر است آنرا که فایده
باینکه عبادات ساخت است و این که هر
کارها را خدا میکند و اینکاران بزرگ
است این طایفه ای بودند از من چون ایت
طایفه را شناختند بآن خود را که بد
و بدین خود را از وسوسه شرعی طایفه
این خلعت فرمایند و اگر چه بی نظرها
خوبی نمی کنند و آن خود بد و صفاتی

صلح

صلح می نمایند و در این بین بدین طایفه
چهار کار دل بان بستند چه در این
مختصری از صفای و احوال جاه که بعد
شیخ و اخلاص است و در تمام این
میان تا بهجت خلعت بر آنها است و شما
با اولیاده هدایت بدو کار داده است
بجهت ضبط مطالب **فصل** در
دانستن این که خلعت اندام و کتاف
حکم خود بیان فرموده اند طریقه
حقیقه و صفات خود را بسیار فرموده
الآن بدو فایده دل کرده در این طریقه

و هر ضلالتی که از آن جوی افشا است
بنا بر این که در کارها بیعت و حاکم
بوده و از آنجا که خلعت است که صلا
در کمال و بزرگ دارند و نفس را بالا می کنند
باین خیرات و عبادت میکنند خلعت
عبادتها را کثرت و صبر میکنند
کار میکنند هر چه عبادت خلعت
و در این کارها هیچ ستی از آنها و
واجب و لازم کارهای مقدار و در میان
زند جای دارند و اگر از غلای نمی رسد
از اصل از آن می کردند بیکدیگر پیوسته

فرجه

نوع خلعت نگرداند و از خلعت امری
چند در اصول و در آن خلعت و حجت
باید اند و آنچه نیست است آنرا
در این ذات لغت است و فایده آن
و سقوط عبادات و غیر اینها از خلعت
و با این **که** در کارهای آن می گذرانند
نوع رحمت جمع بر این بیانات رسیده
این باشد که جاعلان و فایده
و این است که در این خلعت و حجت
بسیار به خلعت و حجت یکدیگر
خلعت بر نرسد و در هر طایفه

و عبادت عبادت است و با این بین در
نشست و عبادت خود و با این بین
احکام خلعت و احوال و با عبادت
بنا بر خود و شیخ چنان رفت و بپای
رفت و کوشش کردند در حاجت
و از هر طرف کردند و نه از آنکه خود
و اما در وقت حد و دلی و شش
احکام خدا تعالی علیه عبادت و با این
اختراع کرده اند و عبادت که از آن
که از مردم کار و می کنند با هم با این
طایفه که از در وقت جمیع حاجات

و کجاست

و عبادت از اینها یکدیگر و با این بین در
مختصر و در کارهای عبادت و کجاست
و در حال و تعلیم و نظام و حجت و
بدون عبادت با این که صورت بدین
و اما چنانچه عبادت و عبادت و
خوبی که در این عبادت و کجاست
طایفه ای خود عبادت و عبادت و
اند از اینها که خلعت است که از این
مختصر و با این بین و از این
احادیث و احادیث است که
خواهد بود و بدین فرجه و بدین

بر اطراف زمین و سامان و در خلقت
خود انسان از غریب مسافتها
تا زه **بی** هرگاه نام نگیرد و فک کند
عملش را حکم میکند باینکه شما را قضا
صاحب سکت و دافا و بیهوشی غالب
و دل نیست و اگر غایب کند بکار نمیخیزد
او در بجهت اینکه از کیفیت خلق کرد
او فهمیده میشود که غایت نیست باینکه
کار فیجی کند بترجم کرد که اگر در فطرت
و بر ایهت ساطع بر وجود و خلایق عالم
چنانکه بسیار است بکنید چون بود بر ایهت

ک

که زلف هر چه در کرد و موده طریق را نیست
که هر که میخواهد باید بقیه حاصل کند و
عام و جاهل هر دو فهمیده اند و این بر اینست
استدلال باین دلیل میفرمودند که این
که اینکه دلیل بخوانند و بعضی ملت
دیگر و بعضی سر دیار دیگر و موده اند
بعضی شش و دیار دیگر و موده اند
ما چهار دلیل دیگر که از انسان است که
میباشد **اول** عام وجود و صافست بجهت
خود داده جانشینا که در هر کاری
میباشد که بعضی بقیه میکند و بعضی دیگر

که این که خبر داده اند در هر مورد است
و ظاهر در سرت که در دود و امور دیگر
در هیچ که معنی نبوده باینکه بعضی از اینها
میباشد که هر چه میفرمودند از این که در
که یکی از اینها صاحب جواب نم باینکه خبر
و هر چه میفرمودند بوقت و بزرگ و صاحب
فکری **بی** از این که اینها خبر داده اند که
بقیه میکند که این خبر بان خبر داده
درست و دل است و شک نیست
که از زبان او در حال و هر چه از اینها
چون که اینها از اینها معصا و معلیات
ظهور

خصوصا بخوان صاحب سکت و دل نیست
خبر داده اند که عالم را خلایق است
و هر که میدانند که در زبان خود که این
میفرمودند علما و معترفین سهرورد
در هر زبان باین طریق میفرموده بودند تا
زنان آدم **بی** عام حاصل میکند که در
میکند از این که در زبان خود که اینها
خالف هستند و میگویند عالم را خلایق
نبست چگونگی عام حاصل میفرمودند و خبر
این جناس جواب کنیم که قول هر چه
مناقات با بعضی عام اند و بعضی دیگر

هرگاه خاندان چنین بخیرین بنیاد افلاک
باشند در جنب در بالتر عالم حاصل
میشود و حال آنکه شکل خدا را نبیند
وجود ندارد باینکه میگویند که اگر در
حوالی شهرام بعضی از دهی میباشند
هستند که بیکر طبیعت هر چیزی
در خود ان چیز است زمین هم در
میکند و نظم خود انسان میشود
بعضی گفته اند که از اینها فایده قیمتی نمک
خلایق نیست **بی** از اینها اسم او را در کار
و باطل را بیکر در صفات خلایق

که در او

که در اند **بی** از اینها هر چه که با احتیاج
نبیند از اینها و هر چه که خبر
با احتیاج است باینکه احتیاج نبیند
و از اینها خلایق میباشند و باید موجود
باشد بجهت اینکه اگر موجود نباشد باید
موجود بود و خود بخود موجود شود
و حال آنکه اگر عالم موجود است
بجهت این که وجود و عدم عالم
با دسانند و مقام شایسته وجود
نمیباشد **بی** از اینها که از اینها
بجهت این که موجود و محتاج نبیند

مثلا زینب سب وجو ذکر و ذکر سب وجو
 بگویند سب وجو و خال باشد
 اینجا از جنس همان موجودی هستند
 که اینجا نبودند پس لازم نکند که
 موجودی که اینجا نبود نباشد و چون
 باشد جواب کنیم لا محاله از غایت
 منعش و در بیان لغوی باید اینجا
 نبود باشد **سم** اینک ممکن است
 کرد موجود شدنی احتیاج به بگویند
 دارد پس هر این کمالات من حیثه الجمع
 باید اینجا بخیر بگویند از موجود کنند
 پس

بگویند است که هیچ کمالات که این چنین
 فرض شد نه اینجا بود چه که خارج است
 باشد و از ضلالت **چهارم** اینک چنان
 که خود را چه موجود شدند اینجا نیست
 نیستند موجود کنند بگویند پس هر ضلالت
 که موجودند باید موجود کنند آنها از
 غیر اینجا نیستند باید و از وجوب ضلالت
 است **فصل** چوتنم بقول بوجود ضلالت
 غرضی بود پس بگویند پس باید که در
 در بیان بخیر بگویند و اینک علل است و محتمل
 از برای وجود و بود که ضلالت کمالات را که

این بخیر در روح که سبب در الساب باشد
 خداوند عالم بیک اندازه که این کارها
 که را بخواند از مثالها عاجزند پس است
 او عاری شود و تمام خلق که از سخن
 پس باید او را است که باشد و از جانب
 خداوند باشد تا مردم را کامل کند
 کامل باشد تا از اینها رضای حق تمام باشد
 از اینان **فصل** پنجم در حقیقت از این
 پس هر چیزی را که حقیقت از اینها
 از کتاب و اخبار و احادیث و طائفت
 و قیاس بدان که هر دار است و در است

و ما و باید قرآن می بینیم در بیان آنچه
 از کتاب خدا که از جناب او برده اند از
 احادیثی که از این جناب و از این کتب و در
 در اینها مقتضای خود که در هر ضلالت
 و در اینها افعال و احوال خود که در مثال
 سرچ از اینها مقتضای مقتضای که در هر چوتنم
 مؤلف و مؤلف در هر حد و در هر حد و در
 در اینجا که از اینها و در حد و در اینجا
 و احوال و ادعیه و ادعیه که در اینجا و در
 مستخرج و دلیل اینها است از اینها و در
 و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد

چه طوری در این راه انداخته اند برای رخ
 ایکن همانها را در کتاب خطبه ذکر
 فرموده اند و بهترین چند را ذکر کرده اند
 میشود اول اینکه مؤلف هر دو در بعضی
 زبانه از چهارده حدیث از کتاب است
 نقل نموده که در بابی کرده اند از
 حدیث که آنحضرت فرمودند که بعد از من
 عدنان و خلفه خواهند بود از خودی
 کرب و جود را در بین یار است و
 عزیز خواهند تر است و شک نیست
 که اینها اخبار در باب پادشاهان حیات

ک

که خلاف سرچرخانان را با غایت صادر میشد
 بنمود است بلکه بهترین خبر پیدا را از
 کسی که احکام سرخ خدا و معراج و
 وحل سکلات سالار ایشان حضرت
 و اگر چه در بعضی از آن حدیث فقط
 خلفه نیست بلکه فقط امام و امیر است
 لکن از مجموع مسلمین و پیرو کرد
 بگیرند بخیر است بعد از آن و از خلفه
 است که منصب او منصب انتخاب است
 که چنان و ملازم مردم باشند در امور
 معنی اینکه در راه پادشاه خود نقل

میکنم و از صریح غایت حاصل میکنم
 که جناب امیر المؤمنین با پادشاه بود
 او را بر خلفه نافع بنیاد منصب
 و هر دو را دشمنی میباشند و لعنت
 میشود و معتقد خلافت را باقی
 ملوک و مضمون خط و سخن نقل
 و عاود هر چه هم میباشند و حال
 اینکه تنها این پادشاه و خود را خوب
 میدانند بنیاد اما رئیس اند و بعضی
 اعتقاد را با منصفان باطل خواهد
 باشد
 بود و اینها نیست که احضار شهید و

در آن

در آن نبوده و بالنتیجه اینها را که عا
 اولیای از خلفه دانند و مورد رضا
 که امان و علوم و احسان ادب
 اینکه جناب پسر شهادت و سرچرخ
 بخلاف است جناب امیر المؤمنین با اتفاق
 اصناف و احادیث و سرچرخ و سرچرخ
 امیر المؤمنین و خلفه و جلالین و خود
 جناب امام حسن و اولیایان جناب
 امام حسین و هکذا هر یک در یکی
 تا اماره دارند هم بلکه در بعضی از آنها
 هست که حضرت رسول صریح است

هر دو از ده نفر فرمودند و در بعضی
از احوال بیت سبط بن عبد الله خود را فرمودند
که این چهارم و بیاد را نام و بدیدار
است و بپایین عیسا است احسان فرمود
که امام یحیی را در این خواجه کرد و جمیع
ایشان را در نزد ما اقلی و کثیر و منزه
بلکه از جمیع صفی و کثیف و پاهای این
امر را بر سر محراب این ظاهر شد و **چهارم**
آنکه هرگز نشاید بپایین اهل بیت میرسد
یعنی جنت در نزد در حرم که یکدیگر
از او را حضرت باشد بشک ملاقات

ن

شد و هر که در راه امداد ایشان باشد
در جمیع ایشان کند و احکام خلاط
از ایشان یاد کرد و بنا عیسا ایشان
بجای اید و بپایین ایشان باشد که
حضرت پیغمبر فرمودند که من پیغمبر
و در میان شما دو چیز بود که میگویند
اول که این خلاط و **دوم** عیسا است و اهل بیت
خود را اگر ایشان دو چیز بود که میگویند
سویب هر یک را نشاء و بدیدار فرمود
که اهل بیت من مانند کشتی هستند که
با ایشان تمامت جنت پادشاهان باید کرد

نخیر بدین فرق شد و بدین معلوم شد که مختل
در این جنت در سنت ایشان ضایع
هر که در کشتی بود بخلاف یافت
و شک نیست که پیغمبر است و شهادت
بخلاف ندید که بود باید خلاط و
او نیز ضایع باشد و آنکه ملاقات
نشد الا بعد از شهادت و جلال ایشان
تا اطلاع تا در جنت طریقه شهادت
حاصل کرد و در ملاقات با ملاقات
که است بعد از حضرت رسول امامان و
افتتاح کردند و باید که با بدیدار و کثیر

م

پیغمبر باشد پس او یک و وصیت کرد که
خلیفه من باشد و هر سال غلام او
که عیان بعد از خلیفه باشد و اجماع
است که است پیغمبر را یک و احادیث
بسیار از حضرت رسول که دارند
که فرمودند است من بر هر چه اجماع
داست و در سنت و امر فرموده
که همیشه با جماعت باشد و طریقه
از دست نه همد جلال یک و احادیث
منزله بود چه است که حضرت پیغمبر
امر را کردی پیغمبر و خلیفه و جلال

باشد در افعال خود کرد اگر بخواهند بکنند
 نتوانند و اگر بخواهند خلقت کنند هرگز
 این عالم نمیتواند داده اند قدر نیست
 بلکه داده و اصل خود را خلق میکنند تازه
 خود را چا میکنند پس آنچه حکایت خلقت
 اینها کرده مخلوقات قدر است و خلقت
 بصر صورت و بخواهند خلقت بکنند باطل
 و خلقت ضار است **بانه** **م** اینکه
 خداوند عالم عالم است بجمع موجودات
 چه حرف باشد بخلق چه گزشت چه نباشد
 و اینکه عالم در گذشته و آینده بودنی نیست

و دیگر

و بدین طریق است و آنچه حکایت کرده اند
 که خدا عالم جوینیات نیست باطل و کفر است
 بلکه واجب نیست بلکه جازیم نیست
 که گفتگو کند در حقیقت علم خلقت
 که آیا حاصل است یعنی هر وقت بخواهد
 عالم بخواهد بهم رساند هر رساندنا حاصل
 است یعنی هر چه جزی را میداند هم
 چیست در برابر صفات خدا و تفکر
 کردند جاز نیست بجهت اینکه تفکر کردند
 در صفت خدا و جمع بشود و بتفکر
 کردند در ذات او و پسوالبانند و نه

چند تکلیف نماند و گفت تکلیف بر ما
 بمزایند و بگویند اگر بچایند و بر ما سازد
 طلب میکنم و کلان خود را موکند ما بد
 بلکه کلمات پس کاف چند بفرستد
 بندگان خود که ما را اینها بپایند
 را از او موثر میکنند چه گشت نیست
 چنین موی که بندگان خود را بخواهد
 و آنکه برود و افعال را عالم خود محال
 نشد بلکه سبب از اینجاست و بر نفسا کرده
 و خلقت و ندانند جوینیات است و هر چه
 در ارضاء و ارجاست **بانه** **م** اینکه خلقت

عالم

عالم در جوینی حلال میکنند و ما جوینی
 نباشد و قول بان چنانچه بعضی از مشر
 میکنند که نیست **بانه** **م** اینکه خلقت
 زود و فرزند و سر یکی نیست چنانچه بعضی
 که میزنند و آن کلمات **هفتم** **م** اینکه
 زود و بدین نسبت بچشم مردم نیست
 و سر از خود و آنچه در ارضاء و ارجاست
 بلکه تا آن را کرد **مجدد** **م** اینکه که نیست
 که بماند که خلقت جوینی است و حقیقت
 ذات و صفات او حکم از است **نهم** **م**
 اینکه خلقت و عالم مقصود است

دیده میشود و اینها را بهر چیز میگویند
 داشته و همیشه دارد و آن علم است
 است و چیز خدایا که نیست که تمام
 باشد و احتیاج به چیزی ندارد تا علم
 باشد و او دیدنی را هم رساند و هم
 بیکر خداوند است اما از برای این که
 باشد باشد و صفاتی و صفاتی و صفاتی
 که آن صفت سبب حرکت اعضا شود
 و سبب حاصل او شود بلکه خداوند
 جمیع آنها را که از او ظاهر و معلوم است
 اما ندانند و آن اوضاع از ذات او است

و هم چنین میگویند خداوند محکم است و
 سخن میگویند اما از برای این که از او هستند
 علیه که کارها را باطلت را به دفعه میکنند
 بلکه خداوند قدرت دارد و با یکدیگر
 که صفا دارد و هر چه بخواهد و با یکدیگر
 کارهای را که او را بهتری را کند و
 چیست و صفاتی ثابت را از صفاتی
 از اینها انتقاع میکند **بسیار** از اینها
 که است و در هیچ نمیکند و چیزی را
 کند میوه را و هر چه و بعد از این
 تا اینجا نیست که از او را لطیف تر

مغایرت و هم چنین میگویند خداوند
 اما از برای این که قدرت بر همه
 در دنیا اما آلات طاعت و غیره و
 که هم میسر است و خود را از ذات
 میسر است و قدرت بر همه طاعت
 که بر خدا دارد و با اینها خدا را
 صفت
 کند و با سبب صفاتی و هم
 میکنند خداوند را که از او هستند
 که کارها و غیره را که میکنند و اینها
 است که او را یافتند و با او کار دارند
 و کنند بعد از آن خیال را از قدرت بیکتر

صفات مذکوره را بر اینچه جویند
 که خداوند را هیچ صفتی ندارد اما
 است و تعطیل از او بسیار نیست
 و باید توقف در صفات خداوند
 که هم خدا را نیست که از برای این
 باشد و خداوند است از اینچه
نگار با اینها صفات از برای
 خداوند خودی که هیچ نقصی را
 بر خدا و ستایش و غیره خدا را نیست
 اصل صفت را ثابت خود و آن صفات
 نفس و عین و مقارن و هر چه است

نفس خود بر حقیقت صفت معلوم میشود
 بر میگویند خدا را است اما از برای این
 با یکدیگر وجود نباشد و بعد از این
 با یکدیگر که باشد که با هر طرف شود
 که است که علم از این که آن طرف
 شود و هر چه است که با یکدیگر
 در هر خدا حاصل شود و خداوند در
 نفس نباشد که حاصل میشود با یکدیگر
 خداوند توقف باشد و بر حسب صفات
 چنانچه در دنیا که چنانچه است
 اصل علم از برای خدا ثابت و اینها

ايات و احسان معذراست و احسان
در نزدیکی و عزای خطایان و کافران
کردن سادات است از آنکه در این
و اینکارها بدین ترازو خفتن چنانچه
سختیست که در اسارت موضع یک
جانبست مگر آنکه در اینکارها هست که
جانب دیگر را بدین **سبب** اینکارها
اعتقاد کن که جناب بهم بر عام و انصاف
و ملاک آنرا و عزای او معذور بود
در ترکیب کارهای از کارها که بدو
نشدند و هر چه برین ضایع شد اینست
لاری

و ضایع نکند **سبب** اینکارها اینست
زنان بود که در هر روز و بدین ترازو
سختیست که در اسارت موضع یک
جانبست مگر آنکه در اینکارها هست که
جانب دیگر را بدین **سبب** اینکارها
اعتقاد کن که جناب بهم بر عام و انصاف
و ملاک آنرا و عزای او معذور بود
در ترکیب کارهای از کارها که بدو
نشدند و هر چه برین ضایع شد اینست
لاری

کوشش ندارد و اینجور بیان عذر از آنرا معذور
از قصه ها دعوت و دعوت بهر آنکه این
حکایات از قرآنچه بهر چه بوده شده
و احسان ما هم را بنمایند **سبب** اینکارها
سفر ما را در هر روز و بدین ترازو
از صبح بخواب و بدین ترازو معذور
و اینکارها بدین ترازو خفتن چنانچه
سختیست که در اسارت موضع یک
جانبست مگر آنکه در اینکارها هست که
جانب دیگر را بدین **سبب** اینکارها
اعتقاد کن که جناب بهم بر عام و انصاف
و ملاک آنرا و عزای او معذور بود
در ترکیب کارهای از کارها که بدو
نشدند و هر چه برین ضایع شد اینست
لاری

نیاید بدین ملت و اعتقاد کن که بدین ترازو
هر اعتقاد کن که بدین ترازو معذور
کرد است و هر که السیاد با قدر و شام
دهد با ستم از این ترازو کند یا اگر چه
که ستم اعتقاد از این ترازو باشد کار
سبب اینکارها بدین ترازو خفتن چنانچه
سختیست که در اسارت موضع یک
جانبست مگر آنکه در اینکارها هست که
جانب دیگر را بدین **سبب** اینکارها
اعتقاد کن که جناب بهم بر عام و انصاف
و ملاک آنرا و عزای او معذور بود
در ترکیب کارهای از کارها که بدو
نشدند و هر چه برین ضایع شد اینست
لاری

در وقت مرگ نماند که صورت ایشان
در قیوم ضایع میرسد بهم پورسل که این
خلافت و جبریت که در دین ثابت
شد و بدین طریق اعتقاد نمودن است
پس بجای آنکه در حق بعد از خدا شد
از جسد در قالب مینالد و بگوید حق
که ملک این جسد است بر همان جنازه
می رود و در هر که خواه او باشد می فهمد که
مومن باشد بخواند مریم و اگر بخواند که
در دنیا و نالد و بعد بهشت الهی می رسد که
مومن نباشد بخواند مریم و اگر نماند

بجز

به نالد و مریم همان جنازه هست در حق
عقل نالد و بگوید که نماند مریم
مریم از خالت جسد او بگوید روح
او دوباره در جسد او داخل میشود
و دولت در دنیا بیت خوش و خوشی
میشود نالد و بگوید مریم و در نهایت نماند
از برای کار از اعتقاد او است و می رسد
ناله و بگوید که میرسد مریم و اگر نماند
جواب گوید و بگوید مریم و بگوید
قبولش نماند از اعتقاد او است و نماند
و اگر هر را جواب گفت جنازه می رسد

او را بگوید خدا و بگوید مریم و بگوید
مریم و نالد و بگوید مریم و بگوید
باید اعتقاد کرد با یکدیگر در قیامت
هست از برای هر جسد اصل و از
پس از اعتقاد و بگوید که مریم و نالد
قبولش نماند و بگوید **پس بجای آنکه در حق بعد از خدا شد**
شمال قبر بر میگردد در قالب مینالد
جسد دوباره بیرون می رود و بگوید
سر قبر خود می رسد و مطلع میشود بر
که آنکه نماند او می رسد و بگوید
شمال و بگوید مریم و بگوید مریم و بگوید

بجز

باشند و کاه در دایره الهام که در جنت
است و است بر و نالد و کاه بر بخت مریم و نالد
که خدا در دنیا نماند و بگوید مریم و نالد
و بگوید مریم و بگوید مریم و بگوید
باشند میرسد او را نماند و بگوید مریم و نالد
نماند و اگر مریم و نالد و بگوید مریم و نالد
صلوات و بگوید مریم و نالد و بگوید مریم و نالد
قیامت **پس بجای آنکه در حق بعد از خدا شد**
در دنیا نماند و بگوید مریم و نالد و بگوید
اخرت بگوید مریم و نالد و بگوید مریم و نالد
که بخت حضرت آدم و نالد و بگوید مریم و نالد

خود را کارهای از برای خود میسازد
از برای دنیا و برای طاعتی که خود را از این
عالم جدا خواهد نمود و از این بجا است نه گفتن
نرسد از آن جهت و معارف خداوندی
دارند و پیوسته ترسان و هراسانند
و این خیال دنیا را از نظر او را ناخسته
و هر کاری که میکند از عبادت و توبه
منتهیات از جهت ترس است و این ظاهر
عبادت نشاء صحیح است اما بر تیرگی است
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که

اگر

دلین عبادت صد قیق است و این
الزمینة فورودند که عبادت نکرد
فوز از جهت ترس از آن ترس و ترس از جهنم
طبع در بهشت بود لکن باقیم بود که
مزال از عبادت هستی و عبادت نیست
نمودم و از حضرت صادق علیه السلام منقول
که این عبادت از ادانست و تبتلون
از غیر اینها این نوع عبادت کردن را
قبول نمود بجهت این که این مرتبه مخصوص
بیکس که بدان از حال خود که اگر از برای
خدا بجایست و جهنم نمی رود بلکه الهیانی

منا

این عبادت عبادت بندگانه است **چهارم**
که اینند که خوف نام و میل از او دارند
که خداوند را از برای کارهای که او را
خوب میکند و در بهشت میباید نمود
و عبادت میکند از جهت ترسیدن
باز او در حدیث وارد است که این عبادت
مرد و دلانست و این مرتبه ترس از خداوند
ساقط است **پنجم** که اینند که بندگی کند
خدا را از جهت ترس از آن ترس و ترس از
عقاب شود و بندت بیک از جهت این که
خداوند بر او از بندگی و اهل عبادت

خدا بندگان مطیع را بدین نوع و عاصیان
بر بهشت میرود هر اینها این نوعی از اینها
اطاعت خداست و پیوسته به جهت این که خدا
طاعت است و اهل سعادت **ششم**
که اینند که بپای و میار و ترسهای خدا را
چون عبادان را حکم میکند که ما حاجت
هم نیست سخن نگویم که از ترس و عبادت
او میکند از جهت ترسهای او
که اینند که مطاعت ثواب و عقاب
نبیند و بیک و میباید که خدا مطلع
بر کار بند و بدین ترس از ادان حکم کند

که با طلاق جنین ضلالت کار بد نشاند
و کار خوب باید نمود و از جهت هیهات
از ضلالت و از جنین میکند در حدیث
وارد است که مذکور کن ضلالت با بچه
کر کار باید و در اینجا و نوری ببیند
مقدم که انداخته اند که ضلالت بسیار
نوعت ضلالت و لطیف ضلالت اند و از
یا در ضلالت نمود و اند و بسیار است و در ضلالت
حجت با ضلالت بهم رسانیده اند و در حدیث
خلالت اند و بی بچه اند کار میکند
در در است و از ایشان بداید و میسر
کار اند

کارها که سبب خیر شوند یا و بدی و بیچاره
مبارکند و ملققت برفع و ضرر نینهند
مقدم که انداخته اند که ضلالت میکند
از جهت عقوبت با و در قرب و فانی و در کار
یکه بعضا از جهت با یک خیر و ضلالت و در ضلالت
مقصود بجمع کار است و در میان و در میان
ببیند که او میکند کارها از ایشان را
شود و فی الجمله و در یکی با ضلالت و ضلالت
بهر رساند و بعضی از جهت مصاحبت
معنوی با ضلالت و در ضلالت و در ضلالت
ایک هر که در کار و در کار که با ایشان است

مستغول عند ما دانایان را با این چنین
در بعضی مصاحبت بخدمت و بجهت
بیا شد چنانچه که در حدیث و در حدیث
و بجهت در شرف و در حدیث و در حدیث
در فک و فکر و در حدیث و در حدیث
محرم با این انداخته اند که در حدیث
از است بجهت و در حدیث و در حدیث
اما در حدیث و در حدیث و در حدیث
فصل این که در حدیث و در حدیث
نمودیم تا تحصیل مراد به این مراد
از سر ایشان بعد و در حدیث و در حدیث
در حدیث

در حدیث تا بجهت و در حدیث و در حدیث
لیلیات علم سلطان در حدیث و در حدیث
خدای خود بود و در حدیث و در حدیث
که انداخته اند که در حدیث و در حدیث
است که در حدیث و در حدیث و در حدیث
انداخت و در حدیث و در حدیث و در حدیث
و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
او را در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
این حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
خانصا در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث

در خانه خلوت انداخته مال را بسته پس با یکدیگر
مستول شدند با یکدیگر سبک مال از خانه
برداشتند تا اینکه بنده داخل خانه شود با
اینکه احوال را داخله لاجرم اندر بجا آورد
و در روزی مخلصین داخل شده تا سبک
خود حساب خود نمود و از جای خود
حرکت بکند و طریقت بپوشد و درین خطبه
از آنکه پیوسته امداد شود بکند با
خانه و از آن بگریزد و صاحب خانه رفت
و در وقت در خدمت او باشد چه
سبک کند و برود **فصل** مناسب
اینست

اینست که شخصی روزی در خدمت نبوی
منی تحصیل روزی و حال کند و منی
بشعور بجا آوردت و اجبات و کتب
و زانی شود و منی بشعور سبک بپوشد
شود و این در وقت است که تحصیل
علو میکرد و در وقت است از برای او نوبت
باشد و اگر تحصیل ننموده باشد تحصیل
کند با این نحو که استاد از برای خود
تحصیل کند که از او داشته باشد با اینها
اثمه و اعتقاد او تمام باشد با صاحب
و اعتقادات او از آنجا و از آنجا

صحیح شده باشد تا اگر در هر چه بفرماند
که یکبار اخبار و احادیث را تا او بگوید
به هر رای او است و این سخن که ظاهر
عبارت است باید از جهت طلب رضای
خدا و هر چه بفرماند و مقصودش اینست
که احوال را صحیح کند و اعتقادش
شود بهر آنکه عمل بدو در علم نرسد
و از حضرت صادق علیه السلام است
که عمل کند بدو و بصیرت مثل راه
در راه است که نرسد و رفتن راه او را
در زمانه و چنانچه علم تمام نرسد

یا

عالم نرسد و در نهایت حاصل نبی و علم آید
چون چنانچه مقبول است که هر که عمل کند
با غیر مبتدیان و خطا آید و بدو علم انچه
را که نرسد و نشیر کرده اند علم را
بیکدیگر در راه نادیده چنانچه است
بهر چه با جمیع خود و خود علم
بفکر که راه مرید و اگر بایست بود
نمیدهد که بقدر و چنانچه علم معبود
در علم و علم بر است در علم و علم
است که هر یک حدیث فیه است
باب دارد تحصیل کند مثل هر چه

وکی از علم انطون و اصول و دفعه
فقهیه پس از آن غایت سخن آید و که
مطالع که حدیثی است از کتب اربعه
و مضامین صد و **فصل** نهم آنکه
هر عبادی روحی دارد و هر یک از
حکایت که سخن میکند در عبارت
انها است و در اینجا آنچه بیست و یک
عبادت است که از فرموده مشهور
حضرت علی و ائمه اربعه عبارت
است و طلب مقصود از عبادت روحیه
مستفاد از کتب مشهور است و درین فصل اعمال

بدین است و در این موضع اول است و باز
میبارد نماز گذارد از آن جهت دفع
از حضور قلب است پس اگر حضور
قلب در آن نباشد مثل جدابی دفع است
و این علت بار و مرتبه نیست و در مرتبه
جهشت که نماز نما از آن جهت باز
نمیخورد و مرتبه نماز نما نیست پس بلند
نیست و پس نماز که هیچ نماز و مرتبه نماز
است اگر بدقت ملاحظه شود این ظاهر
و باطن این وجود است و مرتبه های نفسانی
و در هر حال روحانیه و دفع است پس

چونکه این شخص غرض از گفتار و در هر قضیه
ان مصلحت این باشد که غرض از این مصلحت
چه چیز است **فصل** بیان آنکه شرط قبول
شدن اعمال این است که شخص از خدا بترس
کند و معاصی الهی را بجای نیاورد و نداند
که چسبیده در معاصی شخصی از قریب الهی
دور میشود چنانچه فرموده اند اما انتقال
ممنوعه القیوم نیست و چنانچه نیست است
خداوند چنانکه امکان اعمال متعین را بپوشاند
که چون بنده از او بترسد و عبادت شده باشد
غرض متعین و قوتور کند تا خدا او را بپوشاند

و عاقل را ترجیح کند **فصل** در بیان آنکه در
از افعال نماز حکما و عقلیها و عقلیها بیجا
است و در این باب از برای هر خطا از
افعال نماز سری و حکمی بیاید غرض از
کتاب رساله در افعال نماز این رساله
کتابت شد تا آنکه بخواند که بخواند
باید و جمیع با عبادت و ضایع کند
هم چنین سر را بر عبادت و طاعت
بفهمد و مقتضای آن عمل کند تا
نجاست شود و نفس کامل شود و قضا
و عاقل را ترجیح کند **فصل** در بیان آنکه در

از جهات بیست که چون سخن از خلط
شده و فسر دادند بنیاد گرفته و خلط
غالب شده پس باید عید را بخیال انداخت
اینرا دادند تا کم شود و بعد از آن یک
و یکبارت قبل از غایت جهت یاد دهنی
خلط است بر بزرگ کرد و اگر از بزرگ است
مانند و احتیاج به غیر و اندک بنبه
و هم خود بخواند در اوقات و کند بعد
ظاهر و با فایده بیاختنا دات حقه
نفس و مستقر بشود و در رعای فرجه
که جهت و جوی آن آتش باشد مصلحتی

بفرجه

بنیاد با خلط در تربیت داد و دلها در غایت
بندک و بیرونیت در قطع نموند نظر
از غیر خلط و جمیع قطعات بدن را بتمیز
او ساخت و در فواید حمد مکمل در
با دست حقیقی و با داور درون صفای
بنین محمود است و نصف ساعت اول
بعینهای کار بر پیش از ذکر حاجت
چنانچه در مکالمات و مناجات است
چرا که اینها در بندک خود میباشد
من بپای و در هر بار در نیمه نام خود که
باید عادت فرمود هر بار یک دقیقه

اصطلاح را بر ضد ما در اوقات حقیقی
و سبب را هدایت الیه و اوقات غیر حقیقی
نموده باشد و بعضی پیغمبر علیه السلام
در جمیع اوقات و احوال و خلط
در اوقات و خلط و این مطلب مشتمل
بوجوب مطالب است پس از آن
استعانه بخوبی بخواند از راه و شفا
خلط را بدو و طلب است از راه و شفا
ببازی از جمیع عقاید باطل را و خلط
بد و راهها اگر اهلانت و در کتب و
خواهر تربیت و دست نموند نفس خود

از راه

از راه و خلط و اوقات دیگر در وقت
بندی و احتیاج است و دفع کردن آنها
از خود جبر جانی که به راه بدن است
که بیافای باشد با شرف خود و دیگر بوی
میکند در در نزد خالق هر چه در کار
و صاحب خود و غیر ذلک ما از آن
اما **الفصل** مقتضای ایت و احیای
جسار و این است که به تربیت راههای
سبب و خلط را در دعا کردن و مناجات
کرد و است و این بعضی ضلالت بر سبب
جبر شده که باید با شرط بعد از آن

خود را عادت دهد بر خلاف آن باشد
عادت کند و در اعضا و اجزاء
که مذمت اخلاق بر او مدح اخلاق
صفت دارد است اما در فکر که پادشاه
هرگاه مثلا بجای او بنشیند در اندیشه
مال و نفقه بنویسد بعد از آن وقت که
دارد مال او بنفقه او خواهد رسید
چون که چهره در سر او مال بدو شود و مال
بدو و لیکن اگر نفس عادت میکند و
بدو اسات می شود و هم چنین که اگر
نفس را بکبر و عظمت است و ملائقت
در میان

در مکات و در بر راه وقت هست و اولی
نشند در مکات که پادشاه زمانه جان
که در آن مقام است و عصب نوزاد می
از کاینکه جای راه رفتن او است پس
کم کم او را نشاند و بر نفس می شود و هم چنین
سازد بر نفس پس صحت یافته از هر طرف
به جای او در وقت صفت است **فصل**
از عجز و بیچارگی ها و دفع امر از عجز
و اخلاق و عزیزی نماید مشغول نشاند
بطاعات و عبادت و صفت خود در
سزا عطا نماید و عطا نکند او عجز صفت

دها مکرر الا اخلاق و الا عادات
حق الا اخلاق که در عجز و بیچارگی است
و غلط نمیداند عادت صفت
اخلاق صفت زن الاغت و امثال
با مردم و کارهای مشکل صفت
شدن و کوشی بسیار خود رفتن
بیچارگی کشیده حاصل میشود و کوشش
ایست که این نوع کارها چون
جاده صفت خارج است بسبب
اخلاق و کوشش خلق و بکبر و عجز
نکند کاره باشد از کوشش کارها کرده

مورد

خود را از عجز و بیچارگی با او نشاند و
مردم می شنند و از خلق اینجا می نمایند
همین بسبب عجز و بیچارگی نشاند
که با مردم معاشرت نمیکند تا که بر آنها
مطلع شود **فصل** بلکه ناقل است و
بسبب نام خود و کامل شدن ناهای
و عجز و بیچارگی است و از ناهای بیچارگی
که از آن نفوذ دارند ایضا تا ناقل است از دار
دینار صفت فرمودند پس هم نیز نوزاد
کن و اگر از آن شود قصدا که اگر بدست
و اهما و عجز کن در ناهای بیچارگی

و بحاجات الله و الحمد لله ان در هر روز مرتبه
مرتبه بگویم حاجات الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اكبر اعني هي غنائی عری مرتبه بگو
الله **سجده** در هر روز صد مرتبه بگو لا اله الا الله
الله الملك الحق البديع و ان تتواخى عری مرتبه
بگو **سجده** هر روز صد مرتبه بگو لا اله الا الله
و لا قوة الا بالله العلي العظيم و ترجی که بگوید ان
الحضر بنی الامم جعفر صادق ع قدس سره است
که اگر از باده را بگوید صد مرتبه در روز و در
دفعه فریاد خدای حق افتاد فریخ از بلا
کاست آن روز هر دم باشد **یا نوح** در هر روز

و

و در مرتبه بگوید شهادت لا اله الا الله و حمد الله
شربت له الهام و احصا صلا بختی صلا
و لا اله الا الله **یا نوح** بگوید در هر روز صد مرتبه
ان خدای بختی و در مرتبه بگوید در هر روز صد مرتبه
لا اله الا الله و حمد الله لا اله الا الله
الحمد لله و نیست و نیست و هیچ و هیچ و هیچ و هیچ
بجست بیدار و گنیز و هویت کل حق قل
هفتاد در هر روز صد مرتبه در هر روز صد مرتبه
مرتبه بگوید اعوذ بالله الصبح العظیم و
ایضا طوبی و اعوذ برب ربی نه هفتاد
ان الله هو الصبح العظیم پر طوبی بگوید

و در هر روز صد مرتبه در هر روز صد مرتبه
اگر از او شکر کنی از بلا در وقت خفت و مضایقه
ایضا طوبی و در **سجده** از برای ایوب علیه السلام
از هفتاد دفعه از انواع بلا الهام از آن
صیحه و مرتبه صد مرتبه بگوید و ان تتواخى عری مرتبه
هفتاد مرتبه بگویم الله العلی العظیم و ترجی که بگوید
و لا قوة الا بالله العلی العظیم **سجده**
سوره مبارکه قل هو الله احد و قل ربنا
بیان بخوان و اگر بدین سوره سوره اننا
انزله و در هر روز صد مرتبه بخوان و نیز
اگر عری و آیه شهادت و قل اللهم الملك
الله

الملك و سوره مبارکه حمد را بعد از هر نماز
بخوان **فصل** ایضا صد مرتبه که در هر روز صد مرتبه
میخواند و در سوره است و باید باقی بماند
صداد بجای آوردی که بستان و بختی است
از ذکرها میگویند اختراع کرده اند اینها را
بست و تو عیای نادان از اهل سنت که اینها را
بانه ظاهرین نموده پس تحصیل کن که گشت
معبر و رجا که بدین نموده و بگوید صد مرتبه
باشد بختی است از برای که در هر روز صد مرتبه
باشد **سجده** بر تو با و بخوان جعفر طیار
این ای طالب و افلا در هر هفته بگوید

بجای آورد و هر صاحب که از بنای نویدی
بخواهد بکار این کار **بسیار** است که بگوید
بار یک خمد و یک خمد بیدار کند
چون بکار از خلا دوزی و تورات و
و انعام بتوفیر مودت و ملکی جانی و غیر
از این ابراز نیت کند و اینند که غنا غفر
که بدین توالی فرستاده و قدرت بر عباد
نما ستر باشد و بسیار و کوه سستی کند
که خود را که بتوفیر سالت تو خلا را باشد
و انچه ها سیر ناک باشد بلکه سی
کفی که هر چه را در ظرف دران میکند باید مرا

ص

خلاصه و می تواند خلا باشد **بسیار** هم
بوقر باید بهم نشین نکرودت بلکه باید تا
و بالکل معاشرت کند و اگر هفتین با نا
تا بر خطی می کند و قلب را بر میگزیند
و نور از خلا دور می کند بل اگر خود
ایستاد از هلاکت کفر یا دفع از ظلمتی
یا از انانیات و غیره که چنان عیب ندارد
بسیار هم بوقر باید بهم نشین که کافران
نکرند و مرا خست و توبه و با هر که عیب
نبرد اگر هم نشین با اگر هم ضرر یابد
و در بنای و سازند و حلال بود و حضرت است

عیب بر من کردند یا ریح الله پاک را بشمار
فرمود که در دنیا و شادان یا در خلا
آورد و گفتگوی و علم بر علم شایسته
و کردار و شادان را در عجب با خست نماید
پس نه از این است که شخص خود را در علم
عالمی حاصل فرمود و سأل از این که
بر پرسد و بعد از آن گفت که تورات
میلات بدین صاحب شود تا اعلی
و احوال و حرکات تا ملاحظه باشد
از برای تو و هرگاه با تو کار و در میان
ایستاد که از برای تو فتنی نماید و در این حکم

می

مکن و هرگاه سأل از حلال و حرام در میان
ایستاد و تو عالم با اینها نباشی زبان در کش
و فتوی بدیون علم و زبانی که فتوی د
لبه هم از نشسته و خلا میفرماید این است
نیت و تعلق علی الله کذب و جو هم هستی
پس از غیر از انکار افترا میبندد و بر خلا
دار و عایدانیات ساهست در وقت
قیامت **بسیار** هم بوقر باید بکار نیت
توبه بر بوی و زبانی خود و حکایت بد
مؤمنین و هر چه از انانیات بر لب
حلال و حرامی کند و دیگر آنکه صبر کند

